



زندان برای فعالین سندیکایی

با توجه به تأیید احکام زندان برای اعضای سندیکای کارگران هفت تبه در دادگاه تجدید نظر، این افراد در آستانه بازداشت قرار گرفته اند، این در حالی است که هنوز طبق قانون حکم به دو وکیل پرونده ابلاغ نشده است.

به گزارش هرانا به نقل از مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، در گفتگوی واحد کارگری این مجموعه با محمد اولیایی فر یکی از وکلای مدافع اعضای هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت کشت و صنعت هفت تبه، وی با اشاره به غیر قانونی خواندن هر گونه بازداشت فعالین کارگری که، به زندان محکوم شده اند این عمل را قبل از اعلام کتبی حکم به هر دو تن از موکلین این پرونده غیر قانونی دانست و با اشاره به این نکته که هنوز هیچ حکمی به وی ابلاغ نشده است یادآوری کرد که فقط حکم صادره به وحید احمد فخرالدین یکی از وکلای این پرونده ابلاغ شده و هنوز هیچ حکمی به دست من نرسیده و تا زمانی که حکم صادره به هر دو تن وکیلی مدافع ابلاغ



کتبی نشود، هر گونه بازداشت و یا اجرای حکم صادره در خصوص این موکلین غیر قانونی خواهد بود. قابل ذکر است آقایان فریدون نیکوفر، علی پور، علی نجاتی و جلیل احمدی به یکسال حبس به صورت شش ماه تعلیق و شش ماه تعزیر و محمد حیدری مهر به یکسال حبس به صورت هشت ماه تعلیق و چهار ماه تعزیر محکوم شده اند. همچنین همه نام برده شدگان به سه سال محرومیت از فعالیت سندیکایی، ۵ سال محرومیت از فعالیت و کاندیداتوری شوراها محکوم شدند. این حکم توسط شعبه ۱۳ تجدید نظر اهواز به آقای وحید احمد فخرالدین یکی از وکلای مدافع اعضای سندیکای کارگران هفت تبه ابلاغ شده است.

بی خبری از عضو کانون صنفی معلمان

تا از عضویت در هیئت مدیره کانون صنفی معلمان استعفا دهد. علیرغم این موضوع، نامبرده پس از استعفا اجباری از کانون دوباره زیر فشار قرار گرفت که در استعفا نامه اش باید ذکر کند «از این به بعد در کانون هیچ مسئولیتی را نمی پذیرد و از عضویت کانون برای همیشه صرفنظر می کند».

از دلایل بازداشت آقای رضایی گرکانی در حال حاضر اطلاعی در دست نیست اما تداوم بی خبری از وضعیت ایشان موجب نگرانی شدید خانواده و نزدیکان وی شده است.

یکی از اعضای کانون صنفی معلمان تهران بیش از یک هفته است در بازداشت به سر می برد. به گزارش هرانا به نقل از واحد اصناف مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، از بازداشت محمد رضا رضایی گرکانی عضو هیئت مدیره کانون صنفی معلمان تهران توسط نیروهای امنیتی بیش از یک هفته می گذرد اما همچنان از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست. این فعال صنفی علاوه بر عضویت در این کانون یکی از مسئولان سایت خبررسانی کانون صنفی معلمان ایران نیز قلمداد می شود. لازم به ذکر است، آقای رضایی در اتفاقات پس از انتخابات در ایران از سوی نهادهای امنیتی به شدت زیر فشار بود

صدور احکام برای شهروندان معترض آغاز شد ۵ حکم اعدام تا امروز

محمدرضا علی زمانی و آرش رحمانی پور «از اسفند و فروردین ماه در بازداشت وزارت اطلاعات به سر می بردند و هیچ گونه دخالتی در وقایع قبل و پس از انتخابات نداشته اند».

مجموعه فعالان حقوق بشر نیز از صدور حکم اعدام «حامد روحی نژاد» در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه خبر داده است. وی یکی دیگر از متهمان وقایع اخیر انتخابات است که متهم به ارتباط با گروه انجمن پادشاهی شده است.

لازم به ذکر است که حکم ارتجاعی و قرون وسطایی محاربه دست حاکمان را بازگذاشته تا حق حیات هر متنفذ، معترض و دیگرانندیشی را به وحشیانه ترین شکلی سلب کند.

مدیر روابط عمومی دادگستری استان تهران، شنبه ۱۸ مهر ماه از صدور حکم اعدام برای سه نفر از متهمان حوادث پس از انتخابات خبر داده بود.

وی دو تن از متهمان را که با نام (م. ز) و (الف. پ) از آنها یاد کرد متهم به ارتباط با انجمن پادشاهی ایران کرد و گفت که متهم دیگر (ن. ع) به اتهام ارتباط با سازمان مجاهدین خلق محکوم به اعدام شده است.

محمدرضا علی زمانی، که از وی با عنوان (م.ز) یاد شده، عضو انجمن پادشاهی ایران است. وی در دومین دادگاه بازداشت شدگان اخیر محاکمه شد و بخشی از «اعتراقات» او از تلویزیون ایران پخش شد.

کمیته گزارشگران حقوق بشر نام یک متهم دیگر محکوم به اعدام را آرش رحمانی پور اعلام کرده و می گوید که

عصر سیاسی نوین فرارسیده است (یک) امیر ک

۱- هنر

یکی از تمایزات مهم هنر خوب از هنر بد آن است که هنر بد «می گوید» اما هنر خوب «نشان می دهد». شعر بد می گوید «من عاشقم» اما شعر خوب عاشق بودن را با تمهیدهای شعری می آفریند. نمی گوید «من عاشقم» می نویسد:

«های نخراشی به غفلت گونه ام را تیغ
آی نپیشی صفای زلفکم را دست
و آبرویم را نریزی دل!
ای نخورده مست
لحظه ی دیدار نزدیک است»

کافکا در نوول مسخ، نمی گوید که انسان در نظام سرمایه داری انسانیت خود را از دست می دهد. هنر خوب «نمی گوید». بلکه به کمک تمهیدهای ادبی و خلاقیت هنری، فضایی را می آفریند تا این دگردیسی انسان را نشان دهد. گریگوری سامسا یک روز صبح که از خواب بیدار می شود می بیند که به یک سوسک تبدیل شده است. کافکا از بیگانگی روابط انسانی در شهرهای قرن بیستمی حرف نمی زند. او روابط گریگوری را با خانواده اش نشان می دهد. شما که کتاب را می خوانید، تکان می خورید. تأثیر آن بر عمیق ترین زوایای جانتان می نشیند و آن اثر را دیگر همیشه در جانتان حمل می کنید.

هنری که می گوید، مخاطبی منفعل را در خود فرض دارد. هنر خوب اما قوای فکری و حسی مخاطب را فعال می کند. هنری که می گوید، محصولی پایان یافته است، آماده ی بلع مصرف کننده. هنری که نشان می دهد، مخاطب را در فرآیند ساخت معنا درگیر می کند. مخاطب یک تماشاگر نیست. او یک مشارکت کننده است.

۲- پژوهش اجتماعی

کشف واقعیات اجتماعی، به کمک پژوهش میسر می شود. مرحله ی مهمی از پژوهش، عملیاتی کردن است. با ایده ی صرف نمی توان به نتیجه ای معتبر رسید. محقق اجتماعی که نقش نظام آموزشی را در تعریف و ساخت نقش های جنسیتی بررسی می کند، برای سنجش فرضیه ی خود و نزدیک شدن به واقعیت، باید تحقیق خود را عملیاتی کند. صدها صفحه نظریه و مفهوم پردازی، کار تحقیق را تکمیل نمی کند. برای مثال محقق کتاب های درسی مقطع دبستان را برمی گزیند و با بررسی تصاویر آن نشان می دهد که زنان معمولاً در کارهای خانگی، وابسته به خانواده، ... تصویر شده اند، و مردان در فعالیت های اجتماعی، کنشگر، مستقل و فرادست.

یا شما می خواهید وضعیت زندگی کارگران را بررسی کنید. این تحقیق را باید عملیاتی کنید. محقق ممکن است پرسشنامه ای فراهم کند و با نمونه گیری علمی از جامعه ی مورد نظر، به سراغ کارگران برود و اطلاعات لازم را اخذ کرده و آنها را تحلیل کند. دیگری ممکن است به محله ای کارگرنشین برود و چند ماه آنجا زندگی کند و مشاهدات خود را یادداشت کرده و سپس بر مبنای آنها به تحلیل بپردازد.

برای نزدیک شدن به حقیقت اجتماعی، باید مکرراً بین سطح انتزاع و مفاهیم و سطح عینیت و فاکت ها رفت و آمد کرد تا حقیقت مکشوف شود. ایده ورزی صرف راهی به حقیقت اجتماعی نمی برد.

۳- سیاست انقلابی

سیاست انقلابی، شاعرانه و متعهد به حقیقت است. سیاست بد می گوید «مردم باید انقلاب کنید». سیاست انقلابی به مردم نشان می دهد که برای زندگی آزاد و برابر به انقلابی اجتماعی احتیاج است. سیاست بد می گوید «مردم موسوی و اصلاح طلبان نمی توانند راهبر شما به سوی یک جامعه دموکراتیک باشند». سیاست انقلابی اما نشان

آن است، جابه جایی حاکمان کهن با حاکمان جدید نیست. بلکه حاکمیت نوینی است که متکی بر قدرت جمعی مردم بنا شده است و انسان هایی بلوغ یافته در کوران مبارزه اجتماعی، شهروندان و شکل دهندگان آن اند.

سیاست بد در سطح نظریه و ایده می ماند. زنده باد آزادی.

زنده باد رفاه اجتماعی. زنده باد حاکمیت مردم. سیاست انقلابی اما ایده ها را عملیاتی می کند. اینکه برای رسیدن به آزادی، رفاه اجتماعی و عدالت چه گام های قابل اجرایی ضروری است. سیاست بد می گوید جمهوری اسلامی باید برود. سیاست انقلابی اشکال و شیوه های عملی و قابل پیاده شدنی را می جوید که قادر باشد در واقعیت جمهوری اسلامی را سرنگون کند و حاکمیت مردم را برقرار کند.

سیاست بد می گوید رسانه های موجود آزاد نیستند و منافع اقلیت فرادست جامعه را انعکاس می دهند.

سیاست انقلابی طرح هایی عملی را پیش می کشد که در آن رسانه های آزاد شکل بگیرند و صدای حقیقی مردم سانسور نشود.

سیاست بد صرفاً عکس ها، طرح ها و نمادهای مبارزات مردمی را برافراشته می کند و مردم را به گرد آنها فرامی خواند. سیاست انقلابی اگر چه نمادها و نشانه ها را نادیده نمی گیرد، اما تمرکز خود را بر عملیاتی شدن آن ایده هایی می گذارد که آن نمادها و نشانه ها بر آنها دلالت دارند.

جامعه ایران تحولات عظیمی را تجربه می کند. جامعه دورانی را پشت سر گذاشته است و تولد جدید را تجربه می کند. سازهایی که اکنون در عالم سیاست نواخته می شود تناسبی با عظمت این دوران ندارد. هم سیاست اصلاح طلبان و هم سیاست احزاب و سازمان های سیاسی موجود چون شعری بد و چون رساله ای ضعیف در حافظه ی زمان باقی نمی ماند. جامعه به سیاست انقلابی نوینی احتیاج دارد، و دست اندرکار پرورش آن است.

می دهد که منافع بخشی از حاکمیت اگر چه ممکن است با بخش مسلط کنونی تفاوت داشته باشد، اما این منافع چگونه و چرا با منافع مردم برابر نیست. سیاست انقلابی نشان می دهد که سیاست ها و راهبردهای اصلاح طلبان حکومتی با آزادی سیاسی و اجتماعی حقیقی بیگانه است و عدالت اجتماعی را مدنظر ندارد. سیاست انقلابی «نشان می دهد». سیاست بد می گوید مردم صفوف خود را از مدافعان نظم کهن، از نمایندگان قدرت های بزرگ جهانی و از کسانی که در بهره کشی و سرکوب شما سهیم اند جدا کنید. سیاست انقلابی نشان می دهد که مردم برای آزادی، برای بنای یک حاکمیت مردمی، باید جبهه ی بزرگ خود را مستقل از این و آن بخش از حاکمیت، یا منافع و مطامع این و آن کشور امپریالیستی تشکیل دهند. سیاست بد می گوید حکومت جمهوری اسلامی سرمایه داری است، مرگ بر آن. سیاست انقلابی به مردم نشان می دهد که سیاست های اقتصادی حاکمان در جهت پاسداشت منافع ثروت اندوزان و قدرتمداران عمل می کند و نیز نشان می دهد که جامعه ای آزاد، جامعه ای است که در آن تملک ابزار تولید و منابع ثروت در دست اقلیتی از جامعه نباشد، بلکه جامعه بر منابع ثروت خود مالکیتی اجتماعی داشته باشد. در سیاست بد، سیاستمداران بد می گویند، و مردم شنونده اند. سیاستمداران بد کنش های سیاسی را انجام می دهند و مردم نظاره نگرند. ممکن است مردم حرف های آنها را بشوند و حتی به آنها ایمان بیاورند، اما این ایمان تنها به قدرت رسیدن سیاستمداران کمک می کند و نه سهیم شدن همگانی در تعیین سرنوشت خود.

در سیاست انقلابی، مردم شنونده نیستند. مردم کنشگرند. تصمیم آنها، تفکر آنها و کنش آنها است که بخش مکمل سیاست انقلابی است. آنها خود از آنچه سیاست انقلابی در مقابل دیدگان آنها پرده برداری کرده آگاه می شوند و در تعیین راه حل ها، تاکتیک ها، و چه باید کردها سهیم می شوند. آن انقلاب اجتماعی که سیاست انقلابی راهگشای

اخبار کوتاه

مصطفی مستور در همراهی با مردم جایزه ادبی را تحریم کرد

مصطفی مستور از نامزدی دومین دوره‌ی جایزه‌ی ادبی جلال آل احمد و بیست‌وهفتمین دوره‌ی جایزه‌ی کتاب سال کناره‌گیری کرد.

این داستان‌نویس در یادداشتی که در اختیار بخش ادب خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، گذاشته، آورده است: از طریق نشر مرکز، ناشر کتاب «من گنجشک نیستم»، خبردار شدم که این کتاب به مرحله‌ی دوم داوری دومین دوره‌ی جایزه‌ی ادبی جلال آل احمد و بیست‌وهفتمین دوره‌ی جایزه‌ی کتاب سال راه یافته است. ضمن سپاس از داورانی که این اثر را شایسته‌ی حضور در این مرحله دانسته‌اند، یادآور می‌شوم که به دلیل تأثیرات شدید روحی ناشی از رویدادهای اخیر، تمایلی به شرکت دادن کتابم در این‌گونه جوایز رسمی ندارم.

تبعید بدون حکم

یک شهروند کامیارانی پس از طی دوره محکومیت خود به صورت غیرقانونی تبعید شد.

به گزارش کمیته کردستان مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران،آقای حسین رحمانی کارمند بهزیستی کامیاران و دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی دانشگاه آزاد کرج ، پس از سپری کردن دوران محکومیت خود و آزادی از زندان در یک روند غیر قانونی به مدت ۳ سال به شهر همدان تبعید شد .

شایان ذکر است که آقای حسین رحمانی حدود یک سال پیش در محل کار خود دستگیر شده و به جرم اقدام علیه امنیت ملی به یک سال زندان محکوم شده بود، در حکم صادره کیفری در خصوص تعید ذکر نشده بود.

تصفیه در دانشگاه اصفهان

در پی حوادث شامگاه ۲۳ خرداد در دانشگاه صنعتی اصفهان و در پی سرکوب شدید فعالین دانشجویی، مدیریت این دانشگاه دست به تصفیه حساب گسترده ای زده است.

به گزارش خبرنگارمه امیرکبیر، حدود ۱۰۰ نفر از دانشجویان در تاستان گذشته به کمیته انضباطی احضار شده اند که از این میان ۳۰ نفر با حکم ۱ ترم ممنوعیت از تحصیل روبرو شده و برای ۱۶ دانشجوی دیگر نیز حکم ۲ ترم ممنوعیت از تحصیل (تعلیق) درج در سنوات به دلیل ایجاد بلوا و آشوب در دانشگاه، صادر گردیده است.

لازم به ذکر است حکم نهایی این ۱۶ دانشجو در حال بررسی توسط وزارت علوم میباشد لذا احکام نهایی بعد از صدور منتشر خواهد شد.

از سوی دیگر طی یک ماه اخیر تعدادی ازدانشجویان این دانشگاه به نهادهای امنیتی احضار و مورد بازجویی قرار گرفته اند. در راستای فشارهای شدید بر دانشجویان این دانشگاه، فعالیت نشریات دانشجویی در این دانشگاه نیز به علت فشارهای شدید مدیریت این دانشگاه و عدم صدور مجوز از سوی آنها به حالت تعلیق درآمده است.

دانشجویان دانشگاه آزاد می رزمند

سومین تجمع اعتراضی دانشجویان دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز توسط نیروهای امنیتی و بسیج به خشونت کشیده شد.

به گزارش خبرنگارمه امیرکبیر در این تجمع خودجوش که از ظهر امروز آغاز شد بیش از ۱۰ نفر از دانشجویان توسط نیروهای شبه نظامی در داخل دانشگاه زخمی شدند.

این تجمع سومین تجمع متوالی دانشجویان دانشگاه آزاد در اعتراض به کودتاچیان است. پیش از این در دو هفته پیش نیز تجمعات اعتراضی مشابهی در این دانشگاه و در سالروز تولد دو کاندیدای معترض به نتایج انتخابات آقایان میر حسین موسوی و مهدی کروبی برگزار شد.

محکومیت های تازه برای دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب

برهان بقایی و مهران کوشا از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب مشهد به اتهام اقدام علیه نظام و… هر کدام به تحمل ۵ سال حبس تعزیری که به مدت ۵ سال به حالت تعلیق درآمده محکوم گردیدند.

شماره های پیشین خیابان را می توانید از این لینک نیز دانلود کنید

http://www.negah\com/xyaban/XYABAN.htm

صدا گرفته بود، تنها گفت تمام شد، بهنود اعدام شد

علیرضا فیروزی

دیشب غوغایی بود، نه هیچ کس به فکر سیاست بود، نه به فکر خود، تنها همه به واسطه احساس انسان دوستی، خواب را بر خود حرام کرده بودند و ساعتی پس از نیمه شب را در مقابل زندان اوین انتظار می کشیدند که شاید بتوانند از اولیای دم یک نوجوان دیگر، رضایت بگیرند و شادی را به خانه ی آن نوجوان بازگردانند.

حدود ساعت ۲ بامداد به زندان اوین رسیدیم، در ابتدا حدود ۵۰ نفر از مادران صلح، فعالین حقوق بشر، هنرمندان و … حضور داشتند و هر لحظه بر تعداد آن ها افزوده می شد. بعد از چند دقیقه، آقای اولیایی فر، یکی از وکلای بهنود، به آن جا رسید، خانواده بهنود را معرفی کرد و همین طور، فردی که به نمایندگی از یونیسف در جمع حضور داشت.

همه امیدوار بودند، هیچ کس از غم صحبت نمی کرد، بی صبرانه منتظر بودند که اولیای دم بیایند و خبر بخشش آن ها، همه را مدهوش کند، آسمان بخندد و صبح را با خنده و جشن به خانه بازگردند.

بعد از ساعتی، آقای مصطفایی، دیگر وکیل پرونده هم رسید، همین طور بر تعداد افزوده می شد، تا حدود ساعت ۴ که بیش از ۲۰۰ نفر از همه قشرهای مردم جلوی زندان حضور داشتند. حدود ساعت ۴ بود یا زودتر که خانواده احسان (مقتول) به در زندان رسیدند، با این که چندین بار تاکید شده بود که هیچ کس هجوم نبرد، باز همه از شوق، یا امید این که اثر بگذارند هجوم بردند، به جلوی در کوچک زندان رسیدیم، جایی که برای بسیار خبر خوش می آورد، یاد دوستانی افتادم که برای آزادیشان در زندان جمع شده بودیم و از آن در بیرون آمده بودند. هیجان وصف ناپذیری بود، همه امید داشتند و …

پدر احسان لب به سخن گشود، گریه می کرد، گفت من هم پدر هستم، گوشه دلم کشته شده، همه تنها هم دردی می کردند، برادر احسان، عصبانی بود و فقط می گفت برادر کوچکم کشته شده، پدرم را رها کنید، هر کسی سراغ مادر احسان را می گرفت، خواهر احسان مانع می شد

تلاش برای اسلامی ساختن جنبش آزادیخواهانه ی مردم

امین حصوری

صادق هدایت جزو معدود کسانی بود که مدت ها پیش از رشد شتابناک اسلام سیاسی در ایران، خطر ارتجاع سیاه مذهبی را به درستی درک کرده بود و در اغلب نوشته هایش به روشنی و ظرافت در مورد آن هشدار داده بود(۱)؛ نگارش این آثار به سال ها پیش از دهه ی چهل خورشیدی باز می گردد، که فراز مهمی از فرایند رشد اسلام سیاسی در ایران بود(۲). علاوه بر طنز درخشان هدایت در کتاب «کاروان اسلام»، در کتاب «حاجی آقا»، شاهکار سال های آخر حیات وی، و در بسیاری از کارهای دیگرش، این حساسیت و نگرانی نسبت به حضور خرافات مذهبی و خطرات مذهب توده ای به خوبی پیداست.

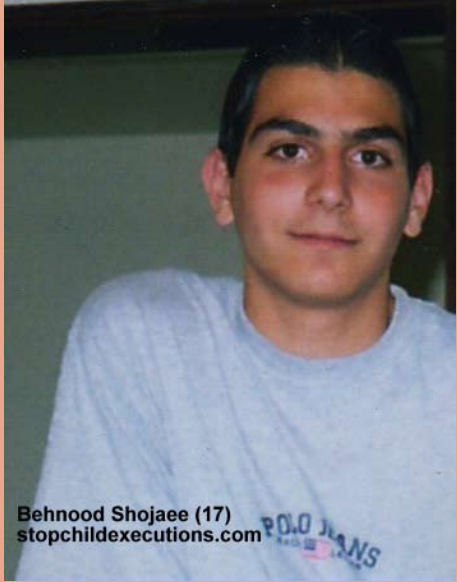
در «کاروان اسلام» به طور ویژه پندارها و داعیه های برتری انگارانه ی اسلام نسبت به سایر ادیان و تخیلات و اوهام گسترش طلبانه ی «فحول علمای اسلام» نسبت به سایر ملل و تمدن ها به تیغ هزل سپرده شده است تا در غالب شرح سفر بی سرانجام چند تن از مبلغین سرشناس اسلام به نمایندگی از برخی بلاد آباد اسلامی به سرزمین اروپا، کهنگی و پوسیدگی این باورها در مقایسه با قوام و بالندگی تمدن های امروزی و شکست محتوم آنها در این تقابل و اعلان جنگ به دنیا عیان گردد(۳).

رابطه ی خفت بار حکومت اسلامی ایران –به عنوان یکی از پر داعیه ترین کشورهای جهان اسلام– با دنیاهای غرب و شرق و وابستگی های بی شمار و باج های بی دریغ اقتصادی اش، به رغم هارت و پورت های فراوان سیاسی و جنگ های تبلیغاتی (جهت مصارف داخلی و نیز تغذیه ی رسانه های توده ای)، شباهت تلخی دارد با سرنوشت مبلغین فلک زده ی کتاب «کاروان اسلام» صادق هدایت، وقتی باد ادعاهایشان در رویارویی با محک واقعیت خوابیدن گرفت.

از سوی دیگر بسیاری از پیچیدگی های زندگی اجتماعی و یا ناروشنی های عرصه ی عمومی در درون ایران اسلامی – به ویژه طی سی سال اخیر– و تناقضات آن با مناسبات دوران مدرن، شباهت تامی دارد با حلقه های روابط تو در تو و منفعت محورانه ای که حاجی آقای صادق هدایت را در سایه روشن های پستوی خانه یا حجره اش با افراد ذی نفوذ و صاحب منصبان کشور در پیوند قرار می داد؛ روابطی

و می گفت، مریض است، رهایش کنید، همه تنها فریاد می زدند، بیخخش، هر لحظه در میان شیون و ناراحتی سکوتی همه جا را فرا می گرفت که گوش فلک را کر می کرد. مادر سهراب اعرابی جلو رفت، گفت من یک ماه جلوی این زندان معطل شدم، هر روز به من امید دادند که فرزندم زنده است، تا در روز آخر فهمیدم کشته شده، من هم داغ دارم، به حرمت خون های ریخته شده بیخش، اما نبخشید!

در آخر پدر باز لب به سخن گشود، گفت می بخشم، بگذارید بروم داخل، نمی توانم فکر کنم. پدر و مادر احسان به همراه آقای اولیایی فر و آقای مصطفایی به داخل زندان رفتند، لحظه ی غریبی بود، هر کسی کاری می کرد که این لحظات مرگ بار سریع تر بگذرند، همه امید داشتند و می گفتند پدر می بخشد، عده ای دست به دعا بردند و امن یجب می خواندند، عده ای زیارت عاشورا، عده ای سیگار دود می کردند و عده دیگری می گفتند چند روز دیگر صفر انگوتی اعدام می شود، مبادا فراموشش کنیم. راه های جدید برای گرفتن رضایت از اولیای دم به ذهن ها می رسید، ساعت گذشت. در کنار کوهیار گودرزی و دکتر فیروزی ایستاده بدم، تنها به ذهنم رسید که ببینم اذان صبح چه ساعتی است، که شاید بتوانیم انتظارمان را تخمین بزینم تا چه ساعتی باید صبر کنیم که خبر شادی بخش رهایی بهنود از دیوارهای زندان به گوشمان برسد، ۱۹۲ را گرفتیم و متوجه شدم اذان صبح گفته شده و تا طلوع آفتاب ۱ ساعت زمان باقیست، ساعت ۵ و پنج دقیقه صبح بود، چند دقیقه بعد شیونى بلند شد، تا آن لحظه هر چه تلفن همراه آقای اولیایی یا آقای مصطفایی را می گرفتیم جواب نمی دادند، شیون که بلند شد تلفن ها را دوباره به دست گرفتیم، من به آقای اولیایی زنگ زدم و کوهیار به آقای مصطفایی، خبر یکسان بود، صدای گرفته و بغض آلود که جرات گریه شدن ندارد، نمی دانم پای تلفن خداحافظی کردم یا نه، تنها یادم می آید نمی دانستم چه کاری باید انجام دهم، نمی دانستم به کجای این شب تیره باید بیابویزم، تنها پای تلفن گفته شد، «تمام شد».



دیگر یادم می آید که تنها صدای شیون می شنیدیم، گریه بود، فریاد بود، نگاهم به دنبال پدر بهنود رفت، از این سو به آن سو، پدر بهنود گریه نمی کرد، سرگشته بود، گم کرده ای داشت، یادم می آید از این سو به آن سو می دوید، آرام راه می رفت، شاید نمی خواست باور کند که امروز پسر جگر گوشه اش هم باید به کنار مادر خود برود و آن جا آرام بگیرد. شاید نمی خواست باور کند که قرار است جسد بی جان او از زندان بیرون بیاید، شاید نمی خواست باور کند که …

محمد مصطفایی و محمد اولیایی فر از در کوچک زندان بیرون آمدند، خبرشان همانی بود که بود، گریه نمی کردند و در نگاهشان پیدا بود که اگر تاب داشتند چنان فریادی می کشیدند که گوش فلک کر شود و آسمان به دست و پای آن ها بیافتد، بعد از چند دقیقه، انگار تازه باور کرده بودند، شروع کردند به گریه کردن، نمی دانم در آن لحظات، آن مادر و پدر که صندلی را از زیر پای جوانی می کشیدند به چه فکر می کردند.

یک نفر از میان جمعیت امان خواست که سخن بگوید، فریاد زد که بهنود اول راه است، بهنود را فراموش نکنیم، تا بتوانیم دیگران را نجات دهیم، صفر انگوتی در آستانه اعدام است، کاری کنیم که او اعدام نشود.

همه با هم آماده می شویم، صفر انگوتی ده روز دیگر پای چوبه دار می رد، نگذاریم او را اعدام کنند.

منبع: مجموعه فعالان حقوق بشر

http://hra-iran.net

البعثة الاسلامیه الی البلاد الافرنجیه



مداحان حرفه ای گرفته تا امکانات و رانت های متعددی که در اختیار متولیان برگزاری این گونه مراسم قرار می گیرد و ریخت و پاش های فراوان و تمهیدات پرهزینه ای که برای کشاندن عموم مردم به این گونه مراسم انجام می شود. در واقع این گسترش دامنه و اشکال آیین های مذهبی و مدرنیزاسیون قالب های سنت های خرافی (مگر محتوای سنت را می توان مدرن کرد؟! خود چرخه ی اقتصادی نوین و به همراه آن کاست اجتماعی تازه ای به پیچیدگی های ساختار طبقاتی ایران افزوده است که البته جای شگفتی نیست، چون چنین مکانیزمی در نهایت برای بازتولید سلطه ی سیاسی و چیرگی اقتصادی طیف خاصی از طبقه ی مسلط ضرورت دارد و بر مبنای همین کارکرد، عینیت تازه ی خاص خود را خلق می کند؛ همچنان که محتویات آیینی کتب درسی و نهادهای ویژه ی آموزش دینی در مدارس (امور تربیتی) و برنامه های دینی متنوع در رادیو و تلویزیون و به تازگی سایت های ارزشی اینترنتی در خدمت چنین هدفی قرار دارند و مناسبات فرهنگی و اجتماعی تازه ای خلق می کنند.

اما پرسش اینجاست که در چه شرایط و مقاطعی از تاریخ می توان پیشرفت سرطان بدخیم خرافات مذهبی(۴) را متوقف کرد؟ پاسخ تا حدی ساده است: در مقاطعی که جامعه آبیستن تغییر است و به واسطه ی آن امکان انتخاب

جمعی و نیز تاثیر گذاری از طریق روشنگری بر این انتخاب جمعی وجود دارد؛ برای مثال در شرایطی مانند جنبش آزادی خواهی امروز مردم ایران.

بر اساس آنچه گفته شد اگر هشدارهای امثال صادق هدایت و به طور کلی ضرورت سکولاریسم به مثابه یکی از پیش شرطهای اساسی آزادی، در جنبش کنونی پیش روی ما جدی گرفته نشود و روشنفکران و فرهیختگان هم به تبعیت از عامه ی مردم برای خلاصی از بن بست موجود با آسان گیری تنها به حل مسائل آنی در کشاکش های سیاسی روزمره بسنده کنند، جای تردیدی نیست که ارمغان این جنبش در بهترین حالت تنها تغییری در ظواهر حوزه ی سیاست خواهد بود، بی هیچ ضمانتی برای حفظ دستاوردها در جهت نیل به آزادی.

به طور مشخص همراهی غیرانتقادی و دنباله روی از اصلاح طلبان حکومتی (که نقاب نواندیشی دینی بر چهره دارند) و یا هر گونه همکاری غیرمشروط و فارغ از پرنسیپ های مستقل فکری و سیاسی با آنان، ما را به همان ورطه ای می کشاند که نسل های پیش از ما با اشتباهات تاریخی خود در سی سال پیش به استقبال آن شتافتند: نباید از یاد برد که رشد و پرورش و هویت یابی اجتماعی وابستگان به این طیف سیاسی، همبسته با فضا و ادبیات حسینه‌ها و مناسک مذهبی بوده است؛ فضاها و مناسبت هایی که در عین حال مکان هایی نمادین برای همبستگی همه ی رجال سیاسی نظام اسلامی بوده و هست.
کما اینکه اصلاح طلبان در مشی سیاسی شان نیز کمابیش همان ادبیات را در قالب گفتمان سیاسی ویژه ای تزئین و بازتولید می کنند.
از سوی دیگر نگاهی به روند تغییرات در شکل و محتوا و ادبیات به کار رفته در بیانیه ها و پوسترها و خبرنگاره ها و گفتارهای سیاسی متولیان و وابستگان به جریان موسوم به «موج سبز» به خوبی نشان می دهد که چگونه همراه با تلاش بی وقفه برای کسب جایگاه هدایت گری و متولی گری نسبت به جنبش مردمی و تثبیت این



مسجدسلیمان ، شهری یوتویایی

سمین امین

مسجدسلیمان را شاید بتوان از جمله اولین شهرهای مدرن ایران به شمار آورد . این شهر با کشف نفت در حدود صد سال پیش زاده شد. مسجدسلیمان در واقع حاصل یک اتصال کوتاه و یک ماینر بود. اتصال میان دو شکل بندی یا دو ساختار کاملا متفاوت؛ شکل بندی سیاسی – اقتصادی نظام سرمایه داری در پیشرفته ترین شکل آن – یعنی نظام سرمایه داری استعماری انگلستان و یک صورت بندی بسیار بدوی – نظام ایلیاتی – عشیره ای قبایل بختیاری. با کشف نفت و ایجاد تاسیسات نفتی و به وجود آمدن ادارت و موسسات مختلف و پیدایی سریع شهری با تمام نشانه های یک شهر مدرن– راه آهن؛ سیستم فاصلاب شهری، مدرسه؛ باشگاه، و از این قبیل بسیاری از عشایر بختیاری به کارگران شرکت نفت تبدیل شدند و ضمن آن از سراسر ایران جمعیتی قابل توجه به سوی این شهر نواخته روان شد و شهر به اجتماعی چند فرهنگی از مردم گوناگون – چه ایرانی و چه غیرایرانی تبدیل شد. شهری که می توان گفت خلاصه و چکیده چندین فرهنگ، چندین تمدن و چندین صورت بندی فکری و فرهنگی بود. این ویژگی شهر را به یک بابل نو تبدیل کرد که می توانستی همه نوع افکار و عقاید و همه نوع زبان را در آن ببینی. نتیجه این ویژگی به وجود آمدن استعدادی در شهر بود برای تساهل و رواداری و دور ماندن از تعصبات. اما ویژگی دیگر این شهر کارگری بودن آن بود. این ویژگی در کنار فقر وسیع مردمی که در مشاغل کم درآمد به کار مشغول بودند و در مقابل زندگی پرزرق و برق کارمندان عالی رتبه شرکت نفت – چه خارجی و چه ایرانی و نیز مستشاران آمریکایی و انگلیسی زمینه را برای رشد گرایش های مارکسیستی و چپ گرایانه فراهم کرد. از دهه پنجاه به بعد که ارتش در این شهر شروع به ایجاد تاسیسات تانک سازی کرد و باز موج جدیدی از مهاجران به این شهر وارد شدند تا در شرکت پرسیزیون به کار مشغول شوند (که قرار بود آپارتمان هایی برای

جایگاه، رفته رفته عناصر و نمادهای مذهبی (از نوع شیعه اثنا عشری) در ادبیات سیاسی – تبلیغی و گفتمان بدیل ادعایی آنان پررنگ تر شده است و این به موازات کم‌رنگ شدن طرح مطالبات آزادیخواهانه و تحول طلبانه در گفتار سیاسی آنان بوده است، که گویا فقدان آن به تدریج با رشد پدیده ی کیش شخصیت حول چهره هایی نظیر موسوی و کروبی و خاتمی جایگزین می گردد؛ (چیزی که به طور خاص در سیر صعودی ضمیمه کردن های مکرر تصاویر موسوی و کروبی به همه ی فراخوان ها و پوسترها و خبرنگاره هایشان نمودی آشکار و هشدار دهنده دارد)… اعضاء و چشمپوشی بر این روند فعالیت های سازمان یافته در جهت اسلامی نمایاندن جنبش، بی گمان تبعات جبران ناپذیری خواهد داشت، چرا که این یک خود مقدمه ای است برای اسلامی ساختن جنبش!

و حرف آخر آنکه بنا به جایگاه نابرابر و امکانات و مزیت هایی که اصلاح طلبان حکومتی از آن برخوردارند، هر گونه دنباله روی تاکتیکی از آنها نیز، در نهایت تنها آنان را به مقصدشان (بازگشت به عرصه ی قدرت و کسب اعتبار مجدد برای اسلام و نظام) می رساند، نه مردم را. چنین بدبلی راهی به رهایی و آزادی نمی برد و درست به همین دلیل حضور روشنگرانه و انتقادی و کوشش های دخالترگانه ی همه ی باورمندان به آزادی و دلیستگان به جنبش آزادیخواهانه ی مردم، ضرورتی عاجل و وظیفه ای بنیادی ست.

۱۲ مهر ۱۳۸۸

پانوشت:

۱) این آسیب شناسی فرهنگی هوشمندانه و ذکاوت جامعه شناسانه در آثار هدایت را مقایسه کنید با اظهار نظرهای شعارزده ی کسانی نظیر جلال آل احمد در مورد ضرورت های اسلام سیاسی (از مورد شریعتی بگذریم که آثارش بیرون از دایره ی ادبیات قرار دارد).

۲) در ایران روحانیان همواره به طور تاریخی با حاکمان همبسته بوده اند (همبستگی متولیان رسمی نهاد مذهب و نهاد حکومت) و «قدرت» هر چند در سهم های نابرابر، همیشه به نحوی میان آنها توزیع می شده است؛ برای مثال نهاد آموزش و نهاد قضاوت در انحصار مطلق روحانیان بوده است و نیز عواید شرعی که منابع مالی آنها را تامین می کرده است (مالیات روحانیون بر مردم!)، با این حال منظور از «اسلام سیاسی» این نوع حضور سنتی نهاد مذهب در جامعه و یا نقش جانبی روحانیت در مناسبات قدرت نیست؛ در یک تعبیر کلی می توان اسلام سیاسی را به مجموعه باورهایی اطلاق کرد که با داعیه ی «حکومت اسلامی» در پیوند بوده و قابل به نقشی حداکثری برای اسلام در اداره ی جامعه هستند؛ در واقع برای تئوریزه کردن و تحقق چنین اصلی است که آموزه های دینی به صورت یک ایدئولوژی سیاسی در قالب اسلام سیاسی بازسازی می شوند. (پرداختن به این موضوع خود مجال دیگری می طلبد).

۳) شاید نیازی به گفتن نباشد که مبنای این نوشتار باور به ضرورت سکولاریسم است نه دین ستیزی. به گمان من تلاش برای رواج گفتمان های دین ستیزانه همان قدر به تغذیه های بنیان های اسلام سیاسی یاری می رساند که ایدئولوژی سازی از دین برای کسب قدرت سیاسی. به عبارتی اینها دو روی متضاد نمای یک سکه هستند. تجربه ی دوره ی رضاخان نمونه ی آشکاری است که نشان می دهد چگونه رویکردهای دین ستیزانه و تهاجمی باعث موجه سازی و استحکام پایه های اسلام سیاسی می گردد؛ حداقل مدافعان اسلام سیاسی این گونه می اندیشند! برای نمونه رجوع کنید به این مقاله: «مبارزه مسلحانه فدائیان اسلام، بازتاب سه دهه خشونت علیه دین»

– http://www.tebyan.net/archive/specia-occasions/national/۲۰۰۶/۲/۱/۱۵۳۴۸.html

کشانید. مدرس متوسطه در شهر محل بحث و اظهار نظر در باره رفتار رژیم با مردم و نفی سرکوب نظام جدید بود. علاوه بر این در ابتدای پیروزی انقلاب، سازمان های چپ مخصوصا سازمان چریک های فدایی در تبعیت از فعالیت های سازمان مرکزی خود پیوسته در کار انجام تظاهرات و گردهمایی های مختلف – متینگ – بود. هواداران چریک های فدایی در یک اقدام بی سابقه ساختمان بهزیستی را تسخیر کردند و آن را به مقر فعالیت های خود تبدیل کردند. در اقدامی دیگر گروه های چپ اعتصابات و تظاهرات دیپلمه های بیکار را شکل دادند که در نهایت منجر به تسخیر فرمانداری شهر برای مدتی طولانی شد. در ابتدای پیروزی انقلاب بسیاری از فعالان سیاسی نیز به شهر رفت و آمد می کردند و به ایراد سخنرانی و تبلیغ اندیشه های گروه خود می پرداختند. به این گونه بود که نماینده سازمان چریک های فدایی در انتخابات مجلس شورای اسلامی رای بالایی آورد و نیز نماینده سازمان مجاهدین نیز توانست آراء لازم برای ورود به مجلس را پیدا کند. اگر چه هر دو از راه یافتن به مجلس منع شدند.

تا پیش ازشروع سرکوب خونبار خرداد شصت و سال های بعد از آن، رفتار رژیم با مخالفان از موضع ضعف بود. افرادی که دستگیر می شدند، تقریباً بلافاصله آزاد می شدند. حمله به راه پیمایی ها و برهم زدن متینگ ها از رفتار معمول «فالاترها» یا چماق به دستان رژیم بود. اما «جو» شهر در دست چپ گراها بود. به نظر می رسید این وضع فشار روانی فراوانی بر گروه های سرکوب وارد می کرد. گروه های سرکوب در اقلیت بودند و حامی چندانی از میان مردم – مگر تعدادی از همان مهاجران نسل دوم– نداشتند. این فشار روانی با قتل یکی از هواداران نوجوان سازمان رزمندگان یک باره سر باز کرد؛ اما این رفتار باعث منزوی شدن بیشتر گروه های سرکوب و قدرت گیری بیشتری چپی ها شد. با این حال دولت گروه های چپ در سراسر ایران و البته در مسجدسلیمان مستعجل بود. با آغاز سرکوب، سرکوب در مسجدسلیمان هم آغاز شد و حکومت با اعدام نوجوانان هوادار گروه های چپ و بعد مجاهد دستگاه کشتار خود را به کار انداخت. با اعدام نوجوانی به نام اسماعیل – که کارش فروش نشریه سازمانی بود که هوادارش بود– این نظام نخستین قربانی خود را– رسماً به کام مرگ فرستاد و بعد از آن به اعدام سلسه وار و پیوسته هواداران و اعضای موثر این سازمان ها مشغول شد. فضای رعب و هراس یکباره بر شهر مستولی شد. بسیاری که بیم آن می رفت دستگیر و کشته شوند از شهر گریختند. آنهایی که نمی توانستند مخصوصا دختران در خانه ها ی آشنایان و یا در خانه خودشان پنهان شدند که این کار آسیب های روانی جدی هولناکی برای آنها به بار آورد.

در نخستین سال های دهه شصت تقریباً ۲۰۰ نفر از هواداران گروه ها و مخصوصا هواداران مجاهدین را اعدام کردند. برای کسی باورکردنی نبود. مردم گمان می کردند نیروهایی از شهرهای دیگر– مخصوصا شهرهای مذهبی همچوار دست به این کار می زنند. اما بخشی از نیروهای سرکوب را همان مهاجرینی تشکیل می دادند که دیرزمانی در همین شهر با فقر زندگی کرده بودند و نیروی کینه

به گمان من نامعقول بودن تلاش برای حذف دین از جامعه نه تنها در نافرجام بودن آن، بلکه همچنین در بنیان های فلسفی آن است که به دنبال جایگزین سازی یقین ها در «حوزه ی یقین های شخصی» است، آن هم یقین هایی که در واقع، به تعبیر «میگوتل اومانوون»، بنیان واقعی آنها به طور چاره ناپذیری بر امید واقع است نه بر شناخت. بر این اساس تنها کاری که می توان و بایستی در سطحی اجتماعی و در حوزه های فرهنگی– سیاسی پی گرفت، تلاش برای بازگرداندن دین به جایگاه مناسب یا واقعی آن است، یعنی حوزه ی زندگی فردی و خصوصی؛ تلاشی که نخستین هدف آن «جدایی نهاد دین از حکومت» (حوزه ی سیاست و قانون گذاری) و چشم انداز نهایی آن محدودسازی قدرت اجتماعی نهاد دین (یا مذهب) برای دستیابی و تضمین جامعه ای سکولار خواهد بود.

۴) اگر دینداری را خصیصه ای فردی بر محوریت خداباوری بدانیم، مذهب را می توان سویی ه اجتماعی و آیینی آن نامید که با شریعت به منزله ی سویی تاریخی دین همبسته است. شریعت در این معنا حامل مجموعه ی انباشته شده ای از آیین ها و باورهای دینی است که در سیر تحولات هر دین مدام دستخوش مدون سازی، بومی سازی، نماد سازی و هنجارسازی های مکرر می گردد؛ به عبارت دیگر مذهب صورت مقطعی و معاصر تحولات تاریخی شریعت است که با سنت و نهاد روحانیت در رابطه است. آغشته شدن مذهب با خرافات روندی اجتناب ناپذیر است، طوری که تفکیک آن دو از هم ناممکن است، چرا که تصویر سازی های لحظه ای و دوره ای از شریعت تاریخی، نه تنها فرایندی تصادفی و رندوم وار و تابع مقتضیات متغیر محیطی است، بلکه در عین حال از مناسبات پیچیده ی قدرت هم تاثیر می گیرد؛ مناسباتی که تعهد به حقیقت کمترین دغدغه ی آن است!

توزی هولناکی در آنها انباشته شده بود که با دسترسی آنها به قدرت یکباره منفجر شد. همه جا این نیروها به جستجوی مخالفان بودند. آنها شهر را قرق کرده بودند. خیابان اصلی شهر که زمانی محل تجمع و تبلیغ و بحث گروه ها بود تبدیل به شکارگاه نیروهای سرکوب شد. بر تیرهای چراغ برق خیابان بلندگو نصب کرده بودند و مارش نظامی و اطلاعیه های جنگ و اخبار سرکوب را پخش می کردند. تعقیب و دستگیری مخالفان فقط محدود به شهر نبود. آنها در شهرهای اطراف نیز به جستجوی مظنونین بودند. بسیاری از معلمان و دانش آموزان از مدارس اخراج شدند و از ثبت نام آنها در مدارس جلوگیری به عمل آمد.



با شکل گیری دستگاه گزینش نیز در سالهای بعد سابقه هواداری از یک گروه از جمله مواردی بود که فرد را از دسترسی به امتیازات زندگی اجتماعی و داشتن یک شغل دولتی و نیز ورود به دانشگاه منع می کرد.

محل نگهداری زندانیان یک ساختمان قدیمی متعلق به شرکت نفت بود که کلیه اعمال مربوط به بازجویی و صدور حکم و غیره در آن انجام می شد. اما اجرای حکم اعدام در«مدرسه خارجی ها» که محلی بود بیرون از شهر، صورت می گرفت. کشته ها را در جاهای مختلف بیرون از شهر دفن می کردند.از جمله در آن سوی شهر در نزدیکی یک گورستان معمولی از مردم ، گورستان کوچکی متعلق به تعدادی از اعدامی وجود دارد که می توانی فقط نامی از آنها را بر سنگ قبری که بالای سرشان نصب کرده اند ببینی.

یکی از جاهای دیگر دفن آنها گورستان خارجی ها در ابتدای ورود به شهر– از سمت اهواز– بود که با تابلویی آن را مشخص کرده بودند: «گورستان منافقین و کفار». تابلویی که شاید به این قصد نصب شده بود تا مسافری که برای اولین بار وارد این شهر می شد بفهمد به کجا پا گذاشته است و نیز شاید برای گرفتن زهرچشم از کسانی که زمانی خواسته بودند از طریق همدلی با این کشتگان، در این شهر کوچک یوتویپایی بنا کنند تا در آن از فقر و بیماری و گرسنگی وبی عدالتی اثری نباشد. سودایی که پاسخ اش مرگی ناصواب و ظالمانه بود. بدن کشتگان را بر گرد این شهر پراکنده کردند به این گمان که آنها را از شهر بیرون کرده اند. و تصویر آرمانی آنها را نیز از شهر نابود کرده اند. اما شهر – این شهر یوتویپایی هنوز با ارواح محافظ کشتگانش در خاطره بازماندگان زنده است و سخن می گوید.



الگوهای اعتصاب عمومی

تونلی کلیف

بخش دوم

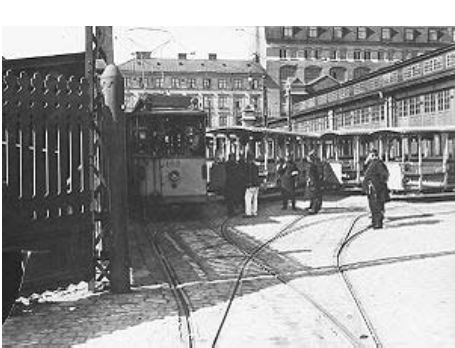
اعتصاب عمومی کاملا اقتصادی و اعتصاب عمومی کاملا سیاسی : سوئد ۱۹۰۹ و بلژیک ۱۹۱۳

۱) سوئد ۱۹۰۹ : اعتصاب عمومی سوئد در تاریخ ۲ اوت ۱۹۰۹ به دنبال یکسری اعتصابهای کوچکتر در ژوییه که در تعدادی از موارد با بسته شدن کارخانه ها همراه بود، آغاز گردید . هدف اعتصاب بهبود دستمزد کارگران بود، از پانصد هزار کارگر شاغل در صنایع تولیدی وحمل و نقل ، حدود سیصد هزار نفر به فراخوان اعتصاب از سوی رهبری اتحادیه کارگری مرکزی پاسخ مثبت دادند و کار را متوقف کردند.

اعتصاب به شیوه ای سفت و سخت از بالا کنترل می شد . حفظ نظم ترجیع بند سخنان رهبری اتحادیه بود. بر این اساس دبیر کل اتحادیه های کارگری قوانین زیر را وضع کرد :

« برای برقراری نظم ، کمیته اعتصاب می بایست تعداد کافی «پلیس ویژه» از بین تواناترین افراد انتخاب کند.

کمیته اعتصاب در همه جا با پلیس همکاری می کند و



« پلیسهای ویژه « می بایست با خود کارت و نشانی به همراه داشته باشند که به روشنی ماموریت آنها را مشخص کند. آنها باید با دقت تمام از دستورات پلیس پیروی کنند . « (۷)

ایده سازماندهی پلیس ویژه از سوی رییس فدراسیون ملی کار به وزیر کشور پیشنهاد شده بود ! نتیجه ، همانطور که مشخص است ، نظم کامل بود، همانطور که یک مورخ می نویسد :

« نظر به تاکید مداوم رهبران بر حفظ نظم ، همکاری کامل پلیس ویژه با نیروی کادری پلیس و تقریبا توقف کامل فروش مشروبات الکلی در دوران اعتصاب ، عموم مردم و مقامات در آخر می توانستند بگویند که نظم کامل کمتر از اوقات عادی زیر پا گذاشته شد و اینکه منش کارگران در احترام به عفت عمومی شایسته هر گونه تقدیری بود... « (۸)

اعتصاب کاملا یکپارچه بود. اما به هر حال به هیچ هدفی دست نیافت. بعد از کمی بیشتر از یک ماه حکم تعطیل اعتصاب صادر شد. حتی یک پنی هم به حقوق کارگران اضافه نشد. رهبران اتحادیه های کارگری عملا و بدون قید و شرط تسلیم شدند.» و اعتصاب یک «شکست کامل « بود. (۹)

بعد از این ، کارفرمایان حالت تهاجمی به خود گرفتند: تعدادی از کارگران از کار بیکار شدند یا در لاک دفاعی فرو رفتند ؛ اعتصابات برای مدتی طولانی در ابعاد بزرگی باقی ماندند. در ۹ سپتامبر ، صد و بیست و چهار هزار نفر در حال اعتصاب بودند. در ۱ اکتبر هنوز ۶۳ هزار نفر به اعتصاب ادامه می دادند. (۱۰) در برخی صنایع ، تعطیلی کارخانه ها برای یک سال ادامه داشت یعنی تا ۱ دسامبر ۱۹۱۰. این صنایع شامل صنایع پوشاک ، سلولز ، جاده و ساخت پل ، چوب بری و نساجی می شدند. . تعداد اعضای فدراسیون ملی کار در ۱۹۰۹ ، ۳۳ درصد کاهش یافت و حتی در سال ۱۹۱۰ هم به وضعیت قبلی بازنگشت. (۱۱)

اعتصاب عمومی سوئد نمونه کامل یک اعتصاب عمومی بوروکراتیک بود.*

۲) بلژیک ۱۹۱۳ : کنگره ویژه حزب کارگر بلژیک در ۳۰ ژوئن ۱۹۱۲ تصمیم به فراخواندن یک اعتصاب عمومی به منظور تحصیل حق رای همگانی برای مردان و لغو حق رای یک نفر در چند حوزه انتخاباتی – که به ثروتمندان اختصاص داشت و کارگران را شهروندان درجه دوم ، سوم و یا حتی چهارم تبدیل کرده بود – گرفت. کنگره تاریخی برای اعتصاب تعیین نکرد اما اختیارات کامل در این زمینه را به « کمیته ملی حق رای همگانی و اعتصاب عمومی « اعطا کرد. کمیته تا گردهمایی تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۱۳ فرمان اعتصاب را صادر نکرد و حتی تصمیم گیری در این مورد را تا ۱۴ آوریل یعنی دو ماه بعد به تعویق انداخت. به نظر رهبران مناسبت‌ترین زمان برای اعتصاب ، فصل بهار بود یعنی زمانی که « باغهای کارگران می توانند در دوران فراغت اعتصاب کشت و کار شوند و توقف کار در ماه آوریل عملا می تواند یک «عید پاک « دیگر باشد ... « (۱۲)

چرا چنین وقفه طولانی یعنی ده ماه بین فراخوان برای اعتصاب عمومی و شروع واقعی آن افتاد ؟ « برخی از رهبران بدون شک امید داشتند که با بازی کردن با زمان چرخشی در اوضاع و احوال روی خواهد داد که اعتصاب را به تعویق می اندازد... اگر چه روشهای رهبری برای به تعویق انداختن اعتصاب ناکام ماند اما تاخیر ده ماهه به شکل گیری یک اعتصاب عمومی بسیار مسالمت آمیز به وسیله سازماندهی طولانی مدت ، تبلیغات مداوم و جایگزین کردن خرد آرامش جوی ۱۹۱۳ به جای احساسات وحشیانه ۱۹۱۲ منجر شد... « (۱۳)

همه چیز برنامه ریزی و به شکل سفت و سخت تنظیم شده بود. به عنوان مثال دستورالعملهای اعتصاب متناسب با ماهیت بسیار مسالمت آمیز اعتصاب بود.

دستور العمل از این قرار بود :

« به منظور مسالمت آمیزبودن [اعتصاب] ؛ کلیه تجمعات پر سر و صدا و تظاهرات آشوبگرانه و استفاده از هرگونه مشروبات الکلی باید ممنوع شود. نه تخریبی در کار باشد و نه حمله ای به آزادی کار. این پیام را به کارگران برسانید : دست به دست هم بدهید و اعتصاب شادی را تدارک ببینید. تا شش هفته دوام بیاورید و آنگاه پیروزی از آن شما خواهد بود. « برای تداوم اعتصاب تا شش هفته شما نیاز به پس انداز دارید . هزینه هایی را که برای کاباره ، ورزش و قمار صرف می نمایید ، پس انداز کنید. صندوق اتحادیه های کارگری برای اعتصابات اقتصادی را در خطر خالی شدن[نیاندازید...»

در طول ماه ژوییه ، اوت و سپتامبر ۱۹۱۲ ، میتینگهایی طولانی در شهرها و مراکز صنعتی برگزار شد و خبرگزاریهای کارگری استدلالهای سخنرانان را تکرار کردند. در شب بازگشایی پارلمان در ماه نوامبر، هزاران گردهمایی به شکل هم زمان در تمام نقاط کشور به راه افتاد. برای انعکاس این تبلیغات « کمیته ملی حق رای همگانی و اعتصاب عمومی « یک میلیون کپی از چهار مانیفست و پنج کتابچه در تیراژ یک میلیون نسخه تهیه کرد. تبلیغات ویژه در انواع مختلف برای جذب مناطق محلی ، برای بحثهای خانوادگی ، برای گروههای ورزشی و موسیقی تدارک دیده شد. تمبرهای اعتصاب برای مکاتبات منتشر شد – اگر چه رییس اداره پست بعدا مانع استفاده از چنین تمبرهایی شد. دکمه های ویژه اعتصاب برای هواداران وجود ساخته و آهنگهایی برای برانگیختن احساسات طبقاتی حتی در کلبه های دور افتاده و کوچک فقیرترین کارگران آماده شد. (۱۴)

امور مالی به متمرکزترین و بوروکراتیک ترین شیوه ممکن که از هر گونه ریسک فعالیت خود جوش توده کارگران جلوگیری می کرد، سازماندهی شد. حتی سازماندهی غذاخوریها هم به شدت توسط کمیته امور تغذیه کنترل می شد.

وظیفه کمیسیون سامان دادن به امور ناحیه ای و محلی به شیوه ای بود که در هر نقطه بیش از دویست کارگر گرد هم نیایند تا مبادا جنبه مسالمت جویانه اعتصاب در معرض خطر قرار بگیرد.

کارگران دو بار در روز برای غذاخوردن به شکل دسته جمعی گردهم می آمدند و به ادامه روش مسالمت آمیزو حفظ نظم تشویق می شدند و جایی هم برای رساندن فرامین رهبران و توضیح نقشه های آنان در نظر گرفته شد. .. کمیسیون این وظیفه اش را با چنان دقتی انجام داد که که حدود بیست دستورالعمل متفاوت تا قبل از به راه افتادن عملی اعتصاب آماده شده بود.(۱۵)

برای وقت گذرانی کارگران نیز برنامه ریزی دقیقی انجام شده بود. برنامه های متنوعی از سوی اعتصاب کنندگان به منظور آموزش و سرگرمی در طول اعتصاب پیش بینی شده بود : جشنها ، کنسرتها ، قرائت داستانهای فکاهی یا سوسیالیستی ، تدارک کتابخانه های کارگری موقت و برنامه ریزی برای حداکثر استفاده از کتابخانه های موجود ؛ برنامه ریزی بازدید دسته جمعی کارگران از موزه ها و گالریهای هنری مختلف (هر گروه نباید بیش از بیست و پنج نفر را شامل می شد) ، گردشهای روزانه در حومه شهر و حداکثر استفاده از پارکهای عمومی برای ورزش – اینها و وجوه دیگری از اعتصاب احتمالی تحت نظارت



اکثریت بزرگی از کارگران در حال اعتصاب بودند ، « هیچ مزاحمتی متوجه کارگرانی که به کار ادامه می دادند ، نشد . « خبرنگار دیگری در روز بعد می توانست اینطور گزارش کند که « نظم کامل همچنان حاکم است.» در سومین روز اعتصاب این گزارش را مخابره کرد که : «همچنان جنبه مسالمت جویانه و فقدان هر گونه بی نظمی ادامه دارد ... رهبران اعتصاب با دقت هر چه تاملتر به تعهدشان در رابطه با صلح آمیز بودن اعتصاب پایبند بوده اند و اعتصاب کنندگان اطاعتی ستایش برانگیز نسبت به دستورات از خودشان نشان داده اند. « اگر چه تعداد زیادی خبرنگار خارجی در تمام نقاط بلژیک مستقر شده بودند و نحوه پیشرفت امور اعتصاب را ناظر بودند ، تایمز لندن در روز چهارم اعتصاب می توانست اعلام کند که « آرامش در کاملترین شکل حکمفرماست... هیچ گونه اخلاالی در روزهای اخیر گزارش نشده است.» در بیستمین روز ماه تایمز گزارش داد که « اعتصاب کنندگان به نوعی در حال گذراندن تعطیلات هستند و با خوش رفتاری برخورد می کنند و هیچ گونه بدخلقی و پرخاشگری از خود نشان نداده اند... « (۲۱)

و اعتصاب تا پایان به همین شکل ادامه یافت. بعد از ده روز فراخوان پایان اعتصاب صادر شد. در واقع اعتصاب مطلقا به هیچ کدام از اهدافش دست نیافت. هیچ تغییری درقانون حق رای مردان بلژیک ایجاد نشد. اعتصاب بلژیک یکی از برجسته ترین موارد نفی نظریه رزا لوکزامبورگ در مورد اعتصاب عمومی بود. هیچ گونه خودجوشی و عمل مستقیم توده کارگر وجود نداشت و جدایی کامل بین جنبه های سیاسی و اقتصادی برقرار بود. هیچ گونه چالش اقتصادی برای سرمایه داران ایجاد نشد و دولت در مقابل هیچ گونه سرپیچی سیاسی جدی قرار نگرفت. سیاست به مفهوم بسیار محدودی از فرم در سیستم انتخاباتی محدود شده بود.

ادامه دارد...

پانوشتها :

از همان آغاز نظم و دیسپلین در بالاترین درجه جلوه گر شد. کارگران کارخانه ها را با نهایت نظم ترک کردند ، دستگاه ها و ابزارشان را تمیز و روغن کاری کردند و همه وسایل را در شرایطی در کارخانه رها کردند که کوچکترین زنگاری بر آن نشینند تا در هنگام شروع کردن مجدد کار ، تاخیری ایجاد نشود. حتی مخالفین اعتصاب نیز بر این باور بودند که همین یک حرکت خود به خوبی شاهدهی بود بر اینکه اعتصاب تهدیدی متوجه کارفرمایان نمی نمود. خود کارگران دور شهر گردش می کردند و در سکوت به ویتترین مغازه ها خیره می شدند. زود به رخت خواب می رفتند و تا دیر وقت می خوابیدند ؛ در باغهایشان زراعت می کردند ؛ به مراکز تجمع در منطقه سر می زدند تا روزنامه ها را بخوانند یا خبری از کمیته های کنترل بگیرند ؛ به والدینشان در شهرهای دیگر سر می زدند ؛ پیاده مسافرت می کردند تا مبادا پولی به راه آهن دولتی پرداخت کنند ! بسیاری از فرصت بازدیدهای سازمان یافته رسمی از موزه ها و گالریها بهره می جستند یا در برنامه های موسیقی و ادبی کارگری شرکت می کردند. کارگران فلزکار برای خود در فرانسه کار دست و پا کردند و بخش عمده ای از درآمد خود را برای صندوق اعتصاب فرستادند. افراد کاری تر و مبارزه جوتر خود را با تحرکات واقعی تر سوخت و ساز اعتصاب مشغول کردند : در غذاخوریها ، توزیع کارتهای اعتصاب ، فعالیت در قالب کمیسیون تبلیغات یا انجام ماموریت در « پلیس اعتصاب « . (۲۰)

اعتصاب عمومی بلژیک توسط یکی از مورخین بدین شکل جمع بندی شد : « سکوت بزرگ «. آن جنبه از اعتصاب که بیش از هر چیز دیگری ناظران را تحت تاثیر قرار می داد « آرامش عمیقی بود که اعتصاب با آن شروع شد و نظمی که اعتصاب با خاموشی حرکت خود را در آن طی کرد ...با نگاهی روزنامه ها در روز اول اعتصاب] به این مساله پی می بریم]: خبرنگار تایمز لندن شهادت می داد که « آرامش هر روز گزارش می شود. اعتصاب ... کاملا مسالمت جویانه است. در شارلروی (Charleroi) که

* اعتصاب عمومی سال ۱۹۰۹ در سوئن نخستین رویارویی بین کنفدراسیون اتحادیه های کارگری سوئد (LO) و انجمن کارفرمایان سوئد(SAF) بود. خسارت وارد شده به کارفرمایان در نتیجه این اعتصاب در حدود ۲۵ میلیون کرون بود. تاثیر منفی رکود اقتصادی باعث شد تا SAF دستمزدهای کارگران را کاهش دهد. بیکارکردن (یا به زبان امروزی «تعديل») ۸۰ هزار کارگر از صنایع مختلف نیز در دستور کار قرار گرفت. LO یا فراخوان اعتصاب به این مسائل واکنش نشان داد . تنها کارگران مراکز درمانی و بهداشتی و برخی دیگر از مشاغل کلیدی از این اعتصاب برکنارماندند.صندوقهای اعتصاب ته کشید و پس از یک ماه فراخوان اتمام داده شد و تعداد زیادی از اعضای LO ریزش کردند. نیمی از اعضای آن به تشکل تازه تاسیس سازمان مرکزی آناارکو سندیکالیست سوئد پیوستند. آناارکو سندیکالیستها اینگونه استدلال می کردند که رهبری LO اعتصاب را با دو دلی آغاز کرده و دست کارگران را برای موضع گیری رادیکالتر بسته است. در اثر شکست اعتصاب کارفرمایان فرصت یافتند ۲۰ هزار کارگر را اخراج کنند. مهاجرت کارگران به خارج نیز یکی دیگر از نتایج اعتصاب بود.

۷) و.م.کروک (W.M.Crook) ، اعتصاب عمومی ، چپل هیل (Chapel Hill)، ۱۹۳۱، صص ۷–۱۲۶ (۸)همان،ص،۱۴۰ ، (۹ ، همان ، صص ۱۱۵،۱۳۳ ، ۱۰) همان،، ص ۱۳۳ ، (۱۱) همان،، ص ۱۴۲ (۱۲)همان،، ص ۸۷ (۱۳)همان ، صص ۴–۷۳ ، (۱۴) همان ، ص ۷۵ ، (۱۵) همان صص ۳–۸۰ (۱۶)همان،صص۵–۸۴، (۱۷) همان ، صص ۸۰–۷۹ (۱۸) همان،، ص ۸۰ ، (۱۹، همان، صص ۸۷،۶–۹۵ (۲۱) همان ، صص ۵–۹۴

ژورنالیسم در جهنم

مومیا ابوجمال

وقتی که به‌عنوان یک گزارشگر جوان برای یکی از دفاتر محلی NPR (رادیوی ملی آمریکا) کار می‌کردم، مشکلات مسکن بخشی از حوزه کاری‌ام بود.

در کهن‌ترین شهر ایالات متحده هرگز نشانه‌ای از مشکل کمبود مسکن به چشم نمی‌خورد، اما تعدادی از خانه‌ها به‌خصوص در مناطقی از شهر که سیاه‌پوستان، پورتوریکویی‌ها یا سفیدپوستان فقیر زندگی می‌کردند، همواره شرایط نابسامانی داشتند و گویی همیشه نیازمند مرمت و تعمیر بودند.

اما وقتی خاطرات‌ت را ورق می‌زنی، کدام ماجراها واضح‌تر

و روشن‌تر از بقیه به ذهنت می‌رسند؟

اگرچه من از بخش‌های مختلف شهر گزارش‌هایی تهیه کردم، اما بسیاری از آنها در گذر زمان به بوته فراموشی سپرده شد. از میان آنها، گزارشم در مورد اعتراض ساکنان منطقه‌ای در جنوب شرقی به بهای بالای اجاره‌ها از این قاعده مستثنی شد؛ منطقه‌ای که من سال‌ها از آن عبور کرده و هرگز وارد آن نشده بودم، تا زمانی که در آنجا مشغول به کار شدم.

ظاهر بیرونی و نمای این ساختمان جذاب و بی‌نظیر بود و گجج‌بری‌های تزئینی آن وجه تمایزش با خانه‌های هم‌جوار بود و نشان‌دهنده دوره‌ای از ساخت‌وساز بود که سازندگان بناها خلاق بودند و وقت خود را نه فقط صرف ساخت بنا، که صرف زیباسازی آن هم می‌کردند.

وقتی فردی با من تماس گرفت و خبر یک اعصاب قریب‌الوقوع را به من داد، به سرعت خود را به آنجا رساندم و وارد ساختمان شدم.

وضعیتی که درون ساختمان با آن مواجه شدم، نفسم را بند آورد. سقف‌ها به‌طور وحشتناکی بر سر کودکانی که در آنجا زندگی می‌کردند آوار می‌شدند، لوله‌کشی ساختمان بسیار نامناسب بود و چون از مدت‌ها پیش تعمیرات لازم انجام نشده بود، شرایط عمومی ساختمان به‌گونه‌ای بود

که برای همه ساکنان تهدیدی بزرگ

محسوب می‌شد.

وقتی با رهبران اعصاب ملاقات کردم، خشم آنها از وضعیت موجود کاملا محسوس بود.

با گذشت چند سال از این ماجرا، وقتی به خاطراتم از آن زمان رجوع می‌کنم، به این نتیجه می‌رسم که صرفا موضوع خانه‌ها نبود که برای آنها اهمیت داشت.

مقاومت هم برایشان مهم بود. این همان چیزی است که به این ماجرا معنا می‌بخشد: کسانی از طبقه کارگر می‌خواستند در برابر شرایط نابرابر، غیرمنصفانه و نامناسب زندگی بایستند و اعتراض کنند.

با گذشت چند سال از آن ماجرا، و در حالی که اکنون در خانه درد آمریکا

(زندان) به سر می‌برم، زندان حوزه کاری من شده است.

ده‌ها هزار نفر از مردم در چنین مکان‌هایی زندگی می‌کنند و بنابراین، ده‌ها هزار ماجرای مشابه هم وجود دارد.

من هرگز از این بابت کمبودی نداشتم.

گاهی اوقات شرایط خاصی سبب شده که فرد به چنین جاهایی نقل مکان کند، اما معمولا این رویدادها به شیوه‌های دیگر و با دلایلی متفاوت به وقوع می‌پیوندند.

نشریفات و روال قانونی در آمریکا، وقتی از نزدیک به آن بنگری و زیر نظرش داشته باشی، همانند روند تولید سوسیسی، آشفته و زشت به نظر می‌رسد.

من در مورد محاکمات نامناسب و ناعادلانه، بی‌رحمی‌های

جمعات اعتراضی خانواده های دستگیر شدگان اخیر همچنان ادامه دارد

بنابه گزارشات رسیده خانواده های دستگیرشدگان قیام مردم ایران در مقابل زندان اوین و دادگاه انقلاب تجمع کردند و خواستار آزادی عزیزان خود شدند.

روز دوشنبه ۲۰ مهرماه نزدیک به ۱۰۰ نفر از خانواده بازداشت شده های اخیر از صبح ساعت ۰۸:۰۰ در سالن ملاقات زندان اوین تجمع کردند و همگی خواستار دادن ملاقات به تمامی خانواده ها بودند هنوز تعدادی از خانواده هایی هستند که نزدیک به دو ماه است با عزیزان خود ملاقات نکرده اند و فقط در چند تماس تلفنی آنهم کوتاه صدای عزیزان خود را شنیده اند . به بعضی از خانواده ها اجازه ملاقات با فرزندان و بستگانشان داده نشده.

به خانواده ها گفته شد قاضی اجازه ملاقات صادر نکرده از دادگاه انقلاب پیگیر باشید خانواده ها بلافاصله اعتراض کردند که کدام قاضی ؟ کدام دادگاه انقلاب؟ ما هر روز آنجاییم اما حتی جواب تلفن های ما را نمی دهند.لازم به

دل‌خراش و حماقت‌های سرسام‌آور نهادهای رسمی مطالبی نوشته‌ام.

در سال ۱۹۹۵ من رسماً به خاطر «مشارکت در تجارت ژورنالیسم» مجازات شدم. نزاع‌های قانونی – که چندین هفته نشستن در دادگاه با پابندی که آن‌قدر محکم بسته شده بود که موجب تورم شدید قوزک پا و خون‌ریزی می‌شد فقط بخشی از آن است – چندین سال زمان برد تا سرانجام تسلیم اصل اول قانون اساسی ایالات متحده شد که بر اساس آن چنین اقداماتی غیرقانونی محسوب می‌شود، اما آن‌چه به دست آمد به این مبارزه سخت می‌ارزید (عنوان پرونده این بود: ابوجمال و قیمت‌ها). چندین سال عذاب فقط برای نوشتن یک گزارش؛ دقیقاً به همین سادگی، برای نوشتن یک گزارش با یک خودنویس، برای دست به قلم بردن، در بستری قانونی. همه این‌ها نتیجه نوشتن با یک قلم خیلی معمولی ۴ اینچی بود. دو تا از کتاب‌هایم را هم با همین خودنویس‌ها نوشتم و سپس برای دوستانم و ویراستاران فرستادم تا تایپش کنند.

عصر کامپیوتر هنوز درک عمیقی از سیستم زندان‌ها (دست‌کم در پنسیلوانیا) پیدا نکرده است.

من بسیاری از اوقات وقتی نامه‌هایی از طرف کسانی دریافت می‌کنم که مهربانانه و حامیانه آدرس ایمیل‌ها و وب‌سایت‌های خود را هم در نامه‌هایشان ذکر می‌کنند، واقعا شگفت‌زده می‌شوم. چون این کار آنها بیانگر این است که واقعا فکر می‌کنند من اینجا در سلول خودم کامپیوتر دارم؛ یا دست‌کم دسترسی به کامپیوتر (یا اینترنت) دارم.

نه، این‌طور نیست.

نه تنها در اینجا هیچ کامپیوتری وجود ندارد، که اثری از آی‌پاد، سی‌دی و حتی نوار کاست هم نیست (اگرچه پخش‌کننده کاست را می‌توان در فروشگاه مخصوص زندان خرید!).

ما اینجا، با نیت و اهداف متفاوت، دایناسورهایی هستیم که در عصر دیگری زندگی می‌کنیم؛ در تار و پود دیگری از زمان. از همان میلیون‌هانی که هستیم که بی‌توجه به زمان روزگار را سپری می‌کنند.

اخیرا مردی به نام امین (هارولد ویلسون) پس از چند بار محکومیت ناعادلانه به قتل عمد، در دادگاه تجدید نظر تبرئه شد و پس از نزدیک به دو دهه زندگی در راهروی

مرگ، فرمان آزادی‌اش صادر شد. او همه مایملک خود را در یک کیف رنگ و رو رفته گذاشت و با یک بلیت اتوبوس زندان فیلادلفیا را ترک کرد. یک زندانی بومی همین منطقه که از برادران پورتوریکویی بود نیز هم‌زمان با او آزاد شد و وقتی نشانه‌هایی از شکستگی و فرسودگی را در چهره او دید، خواست موبایلش رو تقدیم او کند. امین نگاهی به این دستگاه عجیب انداخت که در دستان او بسیار کوچک به نظر می‌رسید و سپس پرسید: «من با این چه کاری می‌توانم بکنم؟» او اصلا نمی‌دانست که با این چیز عجیب و غریب چطور باید کار کند، چون هرگز پیش از این چنین چیزی نداشت و حتی ندیده بود.

ذکر است که هنوز برخی از خانواده ها نمی دانند پرونده عزیزانشان در کدام شعبه بازپرسی و نزد کدام قاضی رسیدگی می شود چندین بار درخواست ملاقات با حداد و حتی تماس تلفنی با او را کرده اند اما هیچ جوابی نگرفته اند.

همدردی خانواده ها آنقدر زیاد است که خانواده هایی که اجازه ملاقات داشتند خودشان به سراغ خانواده هایی که اجازه ملاقات نداشتند می رفتند و ضمن همدردی با آنها می گفتند که حتما در حین ملاقات نام عزیزان آنها را می دهند تا بقیه بازداشتی ها از شرایط و وضعیت آنها خبر بگیرند.

در بین این خانواده ها خانواده هایی که برای عزیزانشان وثیقه گذاشته بودند اما همچنان منتظر آزادی آنها هستند حضور داشتند،که به آنها ملاقات داده شد .بعد از ملاقات خانواده هایشان می گفتند که عزیزانشان همچنان منتظر آزادی هستند و زندانبانان برای شکنجه روحی آنها هر از چند روزی به سراغ آنها می روند و می گویند وسایلتان را جمع کنید امروز آزاد می شوید. اما بعد از آن یا به سراغشان نمی آیند و یا آنها را تا درب زندان می برند و بعد می گویند اشتباه شده تو جزء آزادی ها نیستی . خانواده هایشان هر روز به دادگاه انقلاب مراجعه می کنند

او بعدا به من گفت که «این حتی فراتر از چیزهایی بود که در فیلم‌های علمی– تخیلی می‌توان دید!»

بعضی وقت‌ها ماجراها ناخواسته و غیرمنتظره رخ می‌دهند.

چند ماه پیش یکی از زندانیان شوخ‌طبع و محبوب اینجا به نام بیل تیلی، که نسبت به دیگران از مسائل حقوقی آگاهی بیشتری داشت، پس از چند سال کوبیدن سر خود به دیوارهای خاکستری قضایی و هراسان از این‌که ممکن است مشکلاتی که در سلامتی‌اش پدید آمده بود، از علائم سرطان باشد، صبح زود از خواب برخاست و بندهای پوتین خود را باز کرد و پس از عبور دادن آن از میله‌های پنجره‌ای فلزی که برای تهویه سلول تعبیه شده بود گرهی ساخت.

او خودش را دار زد.

پس از مرگ او مشخص شد که او واقعا سرطان داشت، اما تیم پزشکی زندان این واقعیت را پنهان کرد، چون دولت پولش را برای در مان چنین بیماری که در یک راهروی مرگ زندانی است و به هر حال قرار است بمیرد، به هدر نمی‌دهد.

چند هفته پیش از مرگ، تیلی

به چند تا از دوستان نزدیکش گفته بود که با توجه به علائم مختلفی که در خود می‌بیند، احساس می‌کند که شاید به سرطان مبتلا شده باشد. اما این‌که سرطان بود یا نه مهم نیست، مهم این است که او آن‌قدر درد می‌کشید که گفته بود: «هرگز، حتی یک بار دیگر هم نمی‌خواهم چنین دردی را تجربه کنم.»

آن‌چه ما نمی‌دانستیم این بود که او از تنها راهی که می‌توانست بهره گرفت تا همان موقع ما را از برنامه خودکشی خودش مطلع کند. شاید او می‌خواست با استفاده از واژه‌های گوناگون به ما بگوید که از درد می‌ترسد، نه از مرگ.

مرگ او در فاصله‌ای کمتر از ده متر از در سلول اتفاق افتاد؛ همان دری که او این کلمات را بر روی آن نوشت. من بر خلاف میل خودم، داستان را نیمه‌کاره رها می‌کنم.

ده‌ها هزار داستان مشابه در این «خانه درد» وجود دارد و من از میان آنها صدها داستان را نوشته‌ام.

این راه من است و کاری است که در حال انجامش هستم. کاری که حتی شجاع‌ترین روزنامه‌نگاران هم نمی‌توانند بکنند چون اینجا جایی است که امکان وارد شدن به آن برای دیگر روزنامه‌نگاران فراهم نیست.

من هنوز هم به این کار ادامه می‌دهم.

و من تصمیم گرفته‌ام که این کار را با جدیت و به‌طور حرفه‌ای ادامه دهم؛ درست مثل روزهایی که بیرون از اینجا به این کار مشغول بودم.

چون اگرچه اینجا جهان پنهانی است؛ جهانی که میلیون‌ها نفر نباید آن را ببینند و چیزی درباره آن بدانند، اما جهانی عمومی است و با دل‌زهایی که شهروندان به‌عنوان مالیات می‌پردازند اداره می‌شود. آنها حق دارند بدانند که در اینجا چه می‌گذرد.

واقعا آنها نباید بدانند که با دولت با پول‌هایشان چه می‌کند و چه چیزهایی می‌خرد؟

هر چند ماه یک بار سعی می‌کنم با نوشتن مطالبی (یا انتشار کتابی از مجموعه یادداشت‌ها) به بهترین شکل ممکن چنین خدمتی به آنها بکنم.

من برای اینجا نبودن مبارزه می‌کنم، اما من اینجا هستم. و تا وقتی که هستم، کارم را به همین ترتیب ادامه می‌دهم.

✽مومیا ابوجمال این یادداشت اختصاصی را ۲۳ می از سلول زندان خود در راهروی مرگ پنسیلوانیا برای گزارشگران بدون مرز ارسال کرده است.


ولی به آنها گفته می شود نامه آزادی را ما فرستاده ایم اینجا کاری ندارید به زندان اوین مراجعه کنید، اززندان اوین هم آنها را به دادگاه انقلاب احاله می دهند و می گویند همه چیز دست قاضی است ما نقشی در آزادی آنها نداریم نامه ای اینجا نیامده اگر آمده بود حتما او را آزاد می کردیم .

خانواده ها در سرگردانی و بلاتکلیفی به سر می برند و هیچ کس جوابگوی آنها نیست و نمی دانند از چه کسی و به کجا شکایت کنند به قوه قضاییه ، دادستانی چندین بار نامه نوشته اند اما هیچ جوابی دریافت نکرده اند و هر روز سرگردان تر و نگران تر از روزهای قبل هستند.

تعدادی دیگر از خانواده ها که در حدود ۳۰ نفر بودند امروز برای پیگیری وضعیت عزیزانشان به دادگاه انقلاب مراجعه کردند.تعدادی از خانواده ها به خصوص خانواده بازداشت شده های روز جمعه ۲۷ شهریور همچنان بلاتکلیف هستند چون نمی دانند پرونده عزیزانشان در کدام شعبه بررسی می شود.مسئولین دادگاه انقلاب برای اینکه خانواده ها را همچنان سرگردان نگه دارند در برکه استعلام رایانه ای نام شعبه بررسی پرونده را ذکر نکرده اند خانواده ها از صبح تا ظهر در دادگاه انقلاب به انتظار می مانند اما نمی دانند با کدام شعبه باید تماس بگیرند.خانواده به کارکنان دادگاه

یک روز یه مرد ریشو

علی حسینی



یک روز یه مرد ریشو تسبیح به دست و اخمو گفت به احمدی‌نژاد ای به گور اون باباد! باز کن بابا اون اخمات منظورم گور بابت! (اینقدر خرافات نگو مردک پر گند و بو اون چاه چمکارت بخوره توسر و جانت تو و اون هاله نور برید گم شید توی گور»

جل الخالق عجیبه این آدم عجوبه چه قدر ترقی کرده واقعا که یه مرده یا که این مادر مرده یه کمی ترشی خورده یادت میاد این بابا چه کارا میکرد با ما رنگ میکرد دستای ما اگر بود آستین کوتا هر که نداشت رو سری محکم میزد تو سری اگر میگرفت نوار میرفتی زیر آوار واسه یه لیوان شراب بدنت و میکرد کباب روزی صد تا زندونی میبرد میکرد تو گونی واقعا که ماشالله چشم نخوره ایشالا بذاریمش تو سینی این رفرمیست دینی این رهبر خاص و عام پیرو خط امام ما بذاریم روی سر این آقا و این رهبر بی‌آییم همه حالا بگوییم حلوا حلوا

انقلاب اعلام کردند که این فشارها و اذیت وازارها ما را از تلاش برای آزادی عزیزانم باز نخواهد داشت و تا آزادی آخرین نفر به پیگیریهای خود ادامه خواهیم داد.

در حالی که فشارها علیه زندانیان سیاسی و خانواده ها از طرف حسن زارع دهنوی معروف به حداد و حیدری فر که با حکم قضائی و دستور آنها صدها جوان را به اردوگاه مرگ کهریزک و سایر بازداشتگاهها منتقل کردن و تعدادی از آنها در زیر شکنجه جان باختند همچنان ادامه دارد . آنها بدون اینکه دستگیر و یا از کار برکنار شوند به فشارهای غیر انسانی علیه خانواده و زندانیان سیاسی با دستی باز ادامه می دهند وقربانیان خود را قربانی تر می کنند.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، فشارها و اذیت و آزار زندانیان سیاسی و خانواده های آنها را محکوم می کند و از کمیسر علی حقوق بشر و سایر مراجع بین المللی خواستار اقدامات عملی برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران است.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

۲۰ مهر ۱۳۸۷ برابر با ۱۲ اکتبر ۲۰۰۹

دهم اکتبر، روز مبارزه با اعدام

بهرام رحمانی

bamdadpress@ownit.nu

روز دهم اکتبر برابر با ۱۸ مهر ماه، روز جهانی مبارزه با اعدام است.

روز دهم اکتبر برابر با ۱۸ مهر ماه، روز جهانی مبارزه با اعدام است. اعدام جنایت از پیش طراحی شده حکومت علیه مخالفین سیاسی خود است. حکومت هایی که مجازات اعدام را اجرا می کنند جانی ترین حکومت های جهان هستند که حرمت و موجودیت انسان را به رسمیت نمی شناسند. از سویی به دلیل این که اعدام فقط شامل قربانی نمی شود و بی حرمتی به همه انسان هاست مبارزه با آن نیز نباید محدود به کشوری باشد که در آن حکم اعدام در جریان است. بنابراین، برای لغو مجازات اعدام باید کمپین های قدرتمند بین المللی سازمان دهی شوند. این کمپین ها نباید فقط به یک روز محدود شوند، بلکه علیه حکومت هایی که حکم اعدام را اجرا می کنند فعالیت های پیگیر و مداوم صورت گیرد.

هزاران سال است که اعدام به عنوان شکلی از مجازات در سراسر جهان به اجرا در می‌آید. از نظر تاریخی این مجازات، به دلیل انتقام‌جویی و استحکام قدرت سیاسی، همواره بازتولید شده است. با آغاز دوره روشنگری در اروپا، روشنفکران انسان دوست برای اولین بار، کشتن از پیش طراحی شده انسان توسط دولت ها و قدرتمندان را زیر علامت ستوأل بردند. مارکس، بنیان گذار سوسیالیسم علمی، شدیدا مخالف مجازات اعدام بوده است.

در آغاز قرن بیستم، تنها سه دولت، مجازات مرگ را از قوانین کيفری خود حذف کرده بودند. بیانیه حقوق بشر در دسامبر ۱۹۴۸، از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. این بیانیه، واکنشی بود علیه وحشیگری دولت‌مدارانه و ترور حکومتی که در جنگ جهانی دوم از سوی آلمان و متحدانش در حق بشریت اعمال شده بود. در این بیانیه حق زندگی برای هر انسانی محترم شمرده شده است. این توافق‌نامه بین‌المللی، هم‌چنین اعمال شکنجه یا رفتار و کيفره‌ای «سبعانه، غیرانسانی و تحقیرکننده» را ممنوع اعلام کرده است. سازمان عفو بین‌الملل، معتقد است که اجرای مجازات اعدام، ناقض این بیانیه است. قراردادهای بین‌المللی و منطقه‌ای نیز از خواست رد کيفر

مرگ پشتیبانی می‌کنند. به عنوان نمونه، پروتکل شماره ۱۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر که در اول ژوئن ۲۰۰۳ قدرت اجرایی یافت، اولین موافقت‌نامه بین‌المللی است که مجازات اعدام را ممنوع اعلام کرده است. بنابراین پروتکل، صدور احکام اعدام حتی برای جنایاتی که در زمان جنگ یا مواقعی که خطر بروز جنگ وجود دارد، صورت می‌گیرند، ممنوع است.

گذشته از آن، مجازات اعدام موافق اساسنامه دادگاه عالی بین‌المللی که در سال ۱۹۹۸ به تصویب رسیده، از زمره کيفرهایی که این دادگاه می‌تواند مقرر دارد، کنار گذاشته شده است. هر چند که حوزه‌ی فعالیت این دادگاه، تنها به جنایتهایی بسیار سنگین، مثل جنایت علیه بشریت و نسل کشی مربوط می‌شود.

اما خوشبختانه امروزه در بیش از دو سوم کشورهای عضو سازمان ملل، یعنی ۱۳۰ کشور، مجازات اعدام لغو شده است، اما هنوز در ۶۲ کشور عضو این سازمان، هم‌چنان مجازات اعدام صورت می‌گیرد.

پنج سال است که روز دهم اکتبر، روز جهانی مبارزه با مجازات اعدام تعیین شده است. هر سال در این روز، جلسات و میتینگ ها و آکسیون هایی با هدف لغو اعدام، در سراسر جهان برگزار می‌شود. امسال نیز تظاهرات ها و اقدامات مختلفی در جهت لغو اعدام در سراسر جهان برگزار شد. ایران نیز یکی از چهار کشور کشور جهان است که بالاترین آمار اعدام را داشته و تنها کشوری در جهان است که کودکان را اعدام می کند و هم چنین اعدام ها در ملأء عام انجام می‌گیرد، نهادها و سازمان های بین‌المللی مدافع حقوق بشر، نهادهای دمکراتیک و احزاب و سازمان های سیاسی ایرانی در خارج کشور و به طور کلی مخالفین اعدام، در آکسیون ها و جلسات خود حکومت اسلامی ایران را محکوم کردند و بر لغو اعدام در این کشور نیز تاکید نمودند.

شایان ذکر است که دولت های دمکراتیک غرب که خود را مدافع حقوق بشر معرفی می کنند، در حالی که در مذاکرات و معاملات خود با حکومت اسلامی، فراموش می کنند حقوق بشر در ایران و به ویژه وجود مجازات گسترده اعدام در این کشور را نیز در مذاکرات خود مینا قرار دهند. بر این اساس، ضروری است که احزاب و نهادهای مردمی و مدافع حقوق بشر کشورهای غرب، دولت هایشان را تحت فشار قرار دهند و بر بایکوت سیاسی حکومت اسلامی، تاکید ورزند.

سازمان عفو بین الملل، با صدور بیانیه ای اعلام کرده است به دنبال انتخابات ریاست جمهوری در ایران و تحلیف محمود احمدی نژاد، تعداد اعدام ها در این کشور

افزایش شدید و نگران کننده ای پیدا کرده است. ایرین خان، دبیرکل عفو بین الملل، در این بیانیه که روز جمعه ۷ اوت ۲۰۰۹ – ۱۶ مرداد ۱۳۸۸، منتشر شد گفته است تنها در طی ۵۰ روز بیش از ۱۱۵ نفر در ایران اعدام شده اند که به طور متوسط دو اعدام در روز است. او اضافه می کند: «این روند حتی در مقایسه با روند همیشه بالای اعدام ها در ایران هم بسیار بالاست.»

بر اساس این بیانیه عفو بین الملل، از ابتدای سال ۲۰۰۹ تا انتخابات ۱۲ ژوئن، حداقل ۱۹۶ اعدام در ایران انجام شده که این کشور را پس از چین در رده دوم اعدام کنندگان در جهان قرار می دهد.

ایرین خان، تاکید می کند سرکوب های خشونت بار معترضان به نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایران نه تنها باعث کاهش نقض حقوق بشر در سایر ابعاد جامعه ایران شده، بلکه بر عکس به آن دامن زده است.

عفو بین الملل، معتقد است که تعداد واقعی اعدام ها در ایران قطعا بیش از رقمی است که رسانه ها و حکومت رسما اعلام کرده اند. عفو بین الملل، گفته است حکومت ایران اسامی کلیه اعدام شدگان را منتشر نکرده و برای نمونه هویت هیچ یک از ۲۴ نفری را که در روز ۵ اوت در زندان رجایی شهر کرج اعدام شده اند، اعلام نشده است. وی، با اشاره به تقاضای اکثریت قریب به اتفاق کشورهای عضو مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مبنی بر توقف جهانی اعدام ها از مقام های ایران خواسته است به تعهدات بین المللی خود در زمینه حقوق بشر عمل کنند.

اعدام شاید در کوتاه مدت، مخالفین حکومت اسلامی را مرعوب نماید و یا بعضی از بزهکاران را مجبور به عقب‌نشینی کند اما قطعا در درازمدت نه تنها چنین نتیجه‌ای نخواهد داشت، بلکه وحشی گری حاکمان حکومت اسلامی را که به سرکوب و شکنجه و اعدام متوسل می شوند، هر چه بیش تر به نمایش می گذارد. حتی اعدام بزهکاران، مبارزه با عوامل اصلی جرم نیست، بلکه مبارزه با معلول است. زیرا در کشوری که دستمزدها پایین است و فقر و گرانی و تورم، بیکاری، اعتیاد، طلاق، تن فروشی، خودکشی، فروش ارگان های بدن و غیره غوغا می کند، روزبروز بزهکاری در جامعه زیادت‌ر می‌شود، حذف فیزیکی این قربانیان، تاثیر چندانی در کاهش آمار جرم نخواهد داشت.

امروز از خواست های مهم و عمومی مردم ایران، آزادی همه زندانیان سیاسی و لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و سنگسار و اعدام است.

همه زندانیان سیاسی و لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی و سنگسار و اعدام است.

<div><div> </div></div>	هضم جنایت می‌کنند	
	و یا که خود جنایت هضم می کنند	
	ازموریانه های معرَب، کرم عروض	
	دردانه های «بیت» ، انگل ها	
	– حافظان حدیث و آیه و آیت	
	از شیخکانِ شاعر – پرورده های سنت –	
	وز توله های «سنت شکن»	
	نفرت می کنم	
	از صوفیانه، از شطح	
	از خرقة، از پوست	
	از لکه های فتح بر دست های دوست	
	از دوستانِ با من‌دشمن	
	نفرت می‌کنم	
	وقتی که شاعران حقیقی خاموش اند	
	دیگر نمی‌نویسند	
	یا آنکه می‌نویسند	
	و رازهای کوچک و فنی شان را	
	از انزواهاشان بیرون نمی‌دهند	
	و مرگ شاعرانِ بی‌مرگ	
	پنهان و بی سخن می‌ماند	
	از ماندن،	
	از احتضار و از مردن	
	نفرت می‌کنم	
	وقتی که ارتجاع	
	چون بختکی نفس گیر	
	– صدها هزارتنِ تهوع و تقلید –	
	بر شعر اوفتاده است	
	و پاسداران ادیب، ادیبانِ پاسدار	
	– دربانانِ حجره های ادبیاتِ درسته –	
	در پشتِ دردهای سیاه و ذرهای سیاه	
	کچ‌خنده های دیروز را امروز می‌کنند	
	ذوق زبان	
	از آب دهان محتضران می‌ریزد	
	و هیچ نسلی ازهیچ منظری بر نمی‌خیزد	
	از نوحه، از ردیف و قافیه، از شعر انجمن	
	نفرت می‌کنم	
	کفتارهای فتوا، موقوفه خوارها	
	که با سکوت شان	

پاریس ۱۹۸۲ (دستکاری، اوت ۲۰۰۹ (مرداد ۱۳۸۸)

منبع:

http://royaee.malakut.org/

پاورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه

نوشته: سسیلیا بابروفسکایا

بخش دوازدهم

پنهان می شوم

عفو بین‌الملل، سازمان بین‌المللی برای حقوق بشر، در سال ۲۰۰۹

در ماه های طولانی در انزوای توقیف با خود عهد کردم که یک بار و برای همیشه یک کارگر حرفه ای خوب شوم. پس هنگامی که به زادگاهم برگشتم تصمیم گرفتم که طبق حکم دادگاه به آن صورتی که اولیای امور مقرب فرموده بودم عمل نکنم بلکه به خارج فرار کنم و غیرقانونی زندگی نمایم. رفتن به خارج را کاملاً ضروری می دانستم. یورش های مداوم پلیس به تشکیلاتمان نه تنها مزاحم کارمان می گشت بلکه اغلب ما را برای مدتهای طولیی از هم جدا می نمود. هنگامی که از زندان خارکف بیرون آمدم کاملاً از رفقایم جدا افتاده بودم اما رفتن به خارج به این سادگی ها نبود. نزدیکترین تشکیلاتی که در فرارم به خارج می توانست کمک کند تشکیلات ویتبسک بود. ولی از آن جائی که تحت نظارت پلیس بودم قادر نبودم بدون اجازه مخصوص از فرماندار حتی در اطراف ایالت خودم حرکت کنم.

دو ژاندارمری که در طول غیبتم در شهر زادگاهم وقت خود را به بطالت گذرانده بودند با ورود من گل از گلشان شکفت. آنها خیلی منظم و نوبتی روی نیمکت خارج از خانه ام کشیک می دادند و از این «جانی خطرناک» پاسداری می کردند. گرچه سادگی این دو افسر به روشنی به چشم می خورد ولی با این وجود به زحمت امکان داشت که بدون جلب توجه آنها به اطراف بروم. علاوه بر این قرار ملاقات من باعث اندوه و نگرانی عظیمی برای پدر و مادرم می گشت که زندگی شان به سادگی قبل نبود. بنابراین بر آن شدم که نه از ولیز بلکه از ویتبسک فرار نمایم و نقشه ای ریختم که از راه قانونی به ویتبسک بروم.

در خواست نامه ای به فرماندار فرستادم و تقاضای اجازه رفتن به ویتبسک را برای معالجه طبی نمودم. چون در شهرمان دکتر به درد بخوری یافت نمی شد مجبور بودم در حدود سه ماهی به انتظار بمانم تا جوابی دریافت نمایم. بالاخره اجازه فرماندار را برای رفتن موقتی به ویتبسک دریافت نمودم. به محض رسیدن به آنجا فوراً در جستجوی پیدا نمودن ابزار فرار به خارج بر آمدم. حداقلش لازم بود که مقدار کمی پول تهیه نمایم . علاوه بر دردرس پول نگرانی های دیگری هم آزارم می داد. هر روز امکان آن بود که حکم تبعید به گوشه ی دوردستی از روسیه را دریافت نمایم که فرار از آنجا بسیار مشکل تر از ویتبسک بود بعد از نگرانی های بسیار و سختی های فراوان بالاخره قادر گشتم که ترتیب سفرم را به خارج بدهم. این کار با همکاری چند بوندیست *از شهر ویتبسک انجام شد که به من کمک کردند تا به بایلوستوک بروم (جائی که با قاچاقچیان در مرز تماس می گرفتم).

از طریق دفینسک (جائی که بوند نماینده ای همیشگی به نام کاپلینسکی داشت) به بایلوستیک سفر کردم. کاپلینسکی حمل و نقل نوشته ها را سازمان می داد. به رفقائی که می خواستند از مرز بگذرند کمک می کرد و تمام وسایل لازم برای مقاصد چاپ را تهیه می کرد. بعداً ثابت شد که این کاپلینسکی جاسوس بوده است.

وقتی به دفینسک رسیدم متوجه شدم که به علت دستگیری نمایندگی که به کنفرانسی در بایلوسترک می رفتند، غیر ممکن بود که برای مدتی به شهر بایلوستوک بروم. در عرض چند روز کاپلینسکی توصیه نامه ای به من داد تا به دختر مدیر یک کارخانه در سانسوویتسکی بدهم. این دختر قرار بود ترتیب رفتنم را از سانسووستیکی به کاتووتمسر بدهد. حضور من حساسی باعث نگرانی دختر بیچاره گشت. بدون شک او سمپات بود ولی هنوز جوان و بی تجربه بود و نمی بایست چنین ماموریتی به او داده میشد. بدتر از همه این که تمام شهر(شهر خیلی بزرگی نبود) او را به خوبی می شناختند. و من تنها راهی که برای رفتن به کاتووینس داشتم این بود که از گذرنامه استفاده کنم.

چندینی روز ملال آور را به عنوان دوست ناخوانده و خسته کننده دختر مدیر مدرسه در خانه ی مجلل و بزرگ مدیر به سر آوردم. نا امید از گرفتن گذرنامه ی دیگری تصمیم گرفتم که علی رغم هر چه پیش بیاد از پاسپورت آن دختر استفاده کنم . دو رفیق جوان مرا تا کاتوویس همراهی کردند ، همراهانم با علم به این که همه چیز روبراه شده است به سانسوویتسک برگشتند . آن وقت دختر مدیر به پلیس گفت که گذرنامه اش را گم کرده است. با روحیه ای عالی به زوربخ رسیدم و یکبار دیگر خود را در میان خانواده ی آکسلرد که خود را آماده ی استقبال از من می کرد یافتم.

حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است <p>برای تداوم و ارتقای انتشار خیابان</p>	
نام بانک در سوئد	Nordea
نام دارنده حساب	Jens-Hugo Nyberg
account number:	155 69
28-8 SEK	
IBAN:	SE41 9500 0099 6034 1556 9288
BIC-Cod (SWIFT-adress):	NDEASESS